

# به آیندگان

برتولت برشت

ترجمه علی امینی نجفی

به آیندگان، یا دقیقتر: "با کسانی که پس از ما به دنیا می آیند" از شعرهای بلند و معروف برتولت برشت (۱۸۹۸-۱۹۵۶) شاعر و نویسنده بزرگ آلمانی است.

برشت این شعر را، که تا حدی جنبه اتوبیوگرافیک دارد را، در سال ۱۹۳۹ زمانی که در دانمارک در تبعید به سر می برد، سروده است و آن را نوعی "وصیت نامه معنوی" او دانسته اند.

شعر در سه بند تنظیم شده است و در زیر ترجمه کامل آن نقل می شود.

|

راستی که در دوره تیره و تاری زندگی می کنم:

امروزه فقط حرفهای احمقانه بی خطرند

گره بر ابرو نداشتن، از بی احساسی خیر می دهد،

و آنکه می خندد، هنوز خبر هولناک را نشنیده است.

این چه زمانه ایست که

حرف زدن از درختان عین جنایت است

وقتی از این همه تباهی چیزی نگفته باشیم!

کسی که آرام به راه خود می رود گناهکار است

زیرا دوستانی که در تنگنا هستند

دیگر به او دسترس ندارند.

این درست است: من هنوز رزق و روزی دارم

اما باور کنید: این تنها از روی تصادف است

هیچ قرار نیست از کاری که می کنم نان و آبی برسد

اگر بخت و اقبال پشت کند، کارم ساخته است.

به من می گویند: بخور، بنوش و از آنچه داری شاد باش

اما چطور می توان خورد و نوشید

وقتی خوراکم را از چنگ گرسنه ای بیرون کشیده ام

و به جام آبم تشنه ای مستحق تر است.  
اما باز هم می خورم و می نوشم.

من هم دلم می خواهد که خردمند باشم  
در کتابهای قدیمی آدم خردمند را چنین تعریف کرده اند:  
از آشوب زمانه دوری گرفتن و این عمر کوتاه را  
بی وحشت سپری کردن  
بدی را با نیکی پاسخ دادن  
آرزوها را یکایک به نسیان سپردن  
این است خردمندی.  
اما این کارها بر نمی آید از من.  
راستی که در دوره تیره و تاری زندگی می کنم.

||

در دوران آشوب به شهرها آمدم  
زمانی که گرسنگی بیداد می کرد.  
در زمان شورش به میان مردم آمدم  
و به همراهشان فریاد زدم.  
عمری که مرا داده شده بود  
بر زمین چنین گذشت.

خوراکم را میان معرکه ها خوردم  
خوابم را کنار قاتلها خفتم  
عشق را جدی نگرفتم  
و به طبیعت دل ندادم  
عمری که مرا داده شده بود  
بر زمین چنین گذشت.

در روزگار من همه راهها به مرداب ختم می شدند  
زبانم مرا به جلادان لو می داد  
زورم زیاد نبود، اما امید داشتم

که برای زمامداران دردسر فراهم کنم!  
عمری که مرا داده شده بود  
بر زمین چنین گذشت.

توش و توان ما زیاد نبود  
مقصد در دوردست بود  
از دور دیده می شد اما  
من آن را در دسترس نمی دیدم.  
عمری که مرا داده شده بود  
بر زمین چنین گذشت.

### III

آهای آیندگان، شما که از دل توفانی بیرون می جهید  
که ما را بلعیده است.  
وقتی از ضعفهای ما حرف می زنید  
یادتان باشد  
از زمانه سخت ما هم چیزی بگویید.

به یاد آورید که ما بیش از کفشها مان کشور عوض کردیم.  
و نومیدانه میدانهای جنگ طبقاتی را پشت سر گذاشتیم،  
آنجا که ستم بود و اعتراضی نبود.

این را خوب می دانیم:  
حتی نفرت از حقارت نیز  
آدم را سنگدل می کند.  
حتی خشم بر نابرابری هم  
صدا را خشن می کند.  
آخ، ما که خواستیم زمین را برای مهربانی مهیا کنیم  
خود نتوانستیم مهربان باشیم.

اما شما وقتی به روزی رسیدید

که انسان یاور انسان بود  
درباره ما  
با رأفت داوری کنید!

برگرفته از سایت BBC